

شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه :

صفحه 175 و 176

(جلسه هفتاد و سوم)

تفسیر عدالت و آثار آن

بازگشت به روایت ابن ابی یعفر و ذکر برخی نصوص دیگر

بازگشت به ...

قبلاً گفته شد که ظاهراً عدالت با تفسیر فقهی آن و اعتبارش در شاهد از روایت ابن ابی یعفر سرچشمه گرفته است و الا وجه مقبول دیگری به نظر نمی‌رسد. لکن گذشته از مناقشه سندی و متنی که قبلاً به آن اشاره شد، باید افزود: در روایت از گناهان کبیره‌ای یاد شده که «اوعد الله عزوجل علیها النار من شرب الخمر و الزنا و الربا و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و غیرذلک» (ترک این گناهان نشانه عدالت بیان شده است) و قبل از آن گفته شده: «ان تعرفوه بالستر و العفاف و کف البطن و الفرج و الید و اللسان»، حال باید پرسید آیا از این بیان می‌توان به عدالت فقهی - با معنای مضیق آن در مصداق - رسید؟ در این حدیث تأکید بر گناهان خاصی از گناهان کبیره است. (البته اگر گناه کبیره منحصر از گناهایی باشد که در کتاب عزیز وعده آتش بر آن داده شده است، موارد گناهان کبیره با مذکورات در حدیث یکی می‌شود) ولی به هر حال بخشی از گناهان در دایره حدیث داخل نمی‌شود.

به علاوه در این روایت بر «التعاهد للصلوات الخمس اذا واطب علیهن و حفظ مواقیتهن بحضور جماعة من المسلمین و ان لا يتخلف عن جماعتهم فی مصلاهم الا من علة» تأکید شده است و این در حالی است که تعاهد بر صلاة به نحو مذکور در این روایت از ارکان عدالت ثبوتاً و اثباتاً (مگر به عنوان یک راه در اثبات) نیست. واضح است که نمی‌توان به تفکیک در حجیت فقرات یک حدیث قائل شد و عدم مقبولیت این فقره را دلیل بر عدم قبول سایر فقرات نگرفت؛ زیرا وجود این فقره این احتمال را می‌سازد که امام - علیه السلام - در صدد بیان راهی برای تحقق عدالت ثبوتاً و کشف آن اثباتاً بوده‌اند و بیش از آن مقصد امام - علیه السلام - نبوده است.

نصوص دیگر

نکته اساسی که به نظر ما عرصه را بر برداشت از این روایت تنگ می‌کند و نباید مغفول واقع شود نصوص متفرق دیگری است که یا عدالت را به گونه‌ای متفاوت از مفاد روایت ابن ابی یعفر تفسیر کرده یا عناوین دیگری را در باب شهادت (که مورد روایت ابن ابی یعفر بود) مطرح کرده است. توجه کنید:

برخی از نصوص مفسر عدالت

\* «اعدل الناس من انصف من ظلمه»<sup>1</sup>؛

\* «اعدل الناس من انصف عن قوة»<sup>2</sup>؛

\* «اعدل الناس من رضی للناس ما یرضی لنفسه و کره لهم ما یکره لنفسه»<sup>3</sup>؛

\* «من طابق سره علانیته و وافق فعله مقالته فهو الذی اذی الامانة و تحققت عدالته»<sup>4</sup>؛

\* «اعدلهم انصفهم من نفسه و اجورهم من کان جوره عنده عدلا و عدل اهل العدل عنده جورا»<sup>5</sup>؛

\* «من عامل الناس فلم يظلمهم و حدثهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو ممن كملت مروّته و ظهرت عدالته و وجبت اخوته و حرمت غيبته»؛<sup>6</sup>

\* «ثلاث من كن فيه اوجب له اربعا على الناس: من اذا حدثهم لم يكذبهم و اذا خالطهم لم يظلمهم و اذا وعدهم لم يخلفهم و جب ان تظهر في الناس عدالته و تظهر فيهم مروّته و ان تحرم عليهم غيبته و ان تجب عليهم اخوته»؛<sup>7</sup>

\* «من عامل الناس فلم يظلمهم و حدثهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم كان ممن حرمت غيبته و كملت مروّته و ظهر عدله و وجبت اخوته»؛<sup>8</sup>

تامل در اين نصوص - كه بعضا از سند معتبر نيز برخوردار است، هر چند نانيازمند به سند است - ما را به تفسير طبيعي عدالت - كه مطابق عرف و لغت است - در نظر شارع مي‌رساند، شنيدني اين كه در هر بندي اثر مناسب مي‌آيد، يعني براي حديث، دروغ نگفتن، براي مراده و مخالطه، ظلم نكردن؛ براي وعده دادن، تخلف از وعده نكردن آمده است. (به سه حديث اخير توجه شود). حال منصفانه اين رفتارهاي عمل‌گرايانه و متناسب با خارج را در اين روايات با برخي رفتارهاي فقهي مقايسه نماييد! تا تفاوت رفتارها معلوم شود.

(پايان جلسه)

**اعتبار عناوين ديگر در شهادت غير از عدالت**

توجه كنيد:

\* «رجل طلق امرأته و أشهد شاهدين ناصبيين؟ قال: كل من ولد على الفطرة و عرف بالصلاح في نفسه جازت شهادته»؛<sup>9</sup>

\* «لو كان الامر الينا لاجزنا شهادة الرجل اذا علم منه خير مع يمين الخصم في حقوق الناس»؛<sup>10</sup>

\* «لابأس بذلك اذا كان خيرا»؛<sup>11</sup>

\* «لابأس بشهادة الضيف اذا كان عفيفا صائنا»؛<sup>12</sup>

\* «...يا علقمة لو لم تقبل شهادة المقترفين للذنوب لما قبلت الا شهادة الانبياء و الاوصياء».<sup>13</sup>

\* «...الا ان يكونوا معروفين بالفسق».<sup>14</sup>

01. عيون الحكم و المواعظ، ص 116.

02. همان، ص 122.

03. كتاب من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 394.

04. غرر الحكم و درر الكلم، ص 211.

05. كمال الدين و تمام النعمة، ج 2، ص 614.

06. الخصال، ج 1، ص 208.

07. همان.

08. وسائل الشيعة، ج 12، ابواب احكام العشرة، باب 152، ص 278 و 279، ح 2.

09. همان، ج 27، كتاب الشهادات، باب 41، ص 393، ح 5.

10. همان، ص 394، ح 8.

11. همان، ص 394 و 395، ح 9.

12. همان، ص 395، ح 10.

13. همان، ح 13.

14. همان، ص 397، ح 17.

مشروح درس :

قرار ما در مرحله ی تحقیق این شد که ابتدا ادله ای که بزرگان فقه براب اثبات عدالت فقهی دارند را نقد کنیم و بعد بحث را ادامه دهیم فارغ از نقد. بخش اول گذشت و الآن رسیده ایم به مرحله ی دوم یعنی تفسیر عدالت و آثار آن. می خواهیم برای آخرین بار اگر بحثی داریم بیان کنیم و ادله اش را بیان کنیم و آثارش را بیان کنیم.

(یک نکته: ما در بحث کتاب القضا برخی از مسائل مهم کتاب القضا را می توانیم بحث کنیم اما خیلی از مسائلی می ماند و خیلی مهم است که شما برخی از کتاب های فقه القضا را مطالعه و مباحثه کنید مثلا کتاب القضا جواهر را معیار قرار دهید و چند کتاب هم اطرافش ببینید حتما مبانی تکرار المنهاج را ببینید و کتاب های دیگر بزرگان را هم ببینید بسیاری از علمای ما کتاب القضا دارند مثل شیخ انصاری، آقای نائینی، آقای آخوند، آقا ضیاء عراقی، از معاصران مرحوم آقای گلپایگانی، مرحوم آقای اردبیلی که کتاب خوبی دارند چون ظاهرا یک تیم این کار را انجام داده اند و به ایشان کمک کرده اند و تحقیقات خوبی انجام شده است نکته ی دیگر بحث هایی است که من به شما می گویم که جای کار دارد و باید یک پایان نامه شود یا یک مقاله شود، این ها هم کارهای جدید است که باید کار شود. این دو هر دو لازم است و نمی توان گفت کدام اولویت دارد، هم مطالعه و مباحثه ی مباحث لازم است و هم کار بر روی مسائل جدید و هیچ کدام جایز را به دیگری نمی دهد.)

### تفسیر عدالت

ما با یک پدیده ای مواجه شدیم به نام عدالت فقهی که با انجام واجبات و ترک و محرمات شروع می شد حالا برخی می گفتند منافیات مروت را هم انجام ندهد و گفتیم ریشه ی این تفسیر از عدالت چیزی جز روایت عبدالله بن ابی یعفر نیست و گفتیم روایت عبدالله بن ابی یعفر اولاً اختلال دارد، سندش هم که قابل مناقشه بود و امروز فرض می کنیم سندش خوب است و فرض هم می کنیم که اختلال عبارتی ندارد، نقل به معنا هم نشده است اما باز هم می گوئیم عدالت فقهی حتی از این روایت هم استفاده نمی شود و سه مشکل جدید دارد:

1- کجای این روایت دارد که تارک همه ی کبائر باشد، اصرار بر صغائر هم نداشته باشد مروت هم هیچی؟ روایت این است که اگر میخواهی نشانه ی عدالت را ببینی، در روایت از گناهان کبیره ای یاد شده است که خداوند بر آن ها وعده آتش داده است و این ها را نشانه ی عدالت قرار می دهند، تعرف عدالت به اجتناب از گناهانی که در قرآن خداوند نسبت به آن ها وعده ی آتش داده است من شرب الخمر و الربا و الزنا و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و چند تای دیگر قبل از این هم فرمودند خود شخص را در جامعه ی اسلامی به ستر و العفاف کف البطن و الید و الفرج و اللسان بشناسند بگویند این شخص انسان دریده ای نیست، نانچیب نیست، عفت دارد، شکمش رها از خوردن حرام نیست، فرجش به گونه ای دیگر، یدش ید تجاوز به مردم و مال مردم نیست زبانش هم زبان تجاوز نیست. سؤال می پرسیم آیا با قبول این روایت می توان به عدالت فقهی رسید؟ به ترک صغائر می رسیم؟ این روایت می گوید آن چه خداوند بر آن وعده ی آتش داده است. در بحث گناه صغیره یک بحثی داریم که آیا تقسیم گناهان به کبیره و صغیره درست است؟ آیا گناه صغیره هم داریم یا باید کسی که معصیت می شود را دید؟ ما بعد از یک بحث مفصل به این نتیجه رسیدیم که این تقسیم درست است و گناه صغیره هم داریم و الان شما به عنوان اصل موضوعی بپذیرید. بحث بعد این است که مراد از گناهان کبیره چیست؟ برخی گفته اند همانی است که در قرآن وعده ی آتش به آن داده شده است و برخی می گفتند منحصر به آن ها نیست. اگر در آن بحث مبنای ما این باشد که گناهان کبیره وسیع تر از آنچه که در قرآن به آن وعده ی آتش داده شده است باشد قهرا امام به همه ی گناهان کبیره هم اشاره نکرده اند اما اگر اندیشه ای را بگیریم که گناهان کبیره را مساوی با آن چه که خداوند در قرآن به آن ها وعده ی آتش داده است بدانیم باز هم این روایت گناهان صغیره را بیان نکرده است پس باز هم از این روایت با چشم پوشی از تمام مشکلات تفسیر مضیق فقهی مصطلح از این روایت استفاده نمی شود.

2- در این حدیث امام بر روی مواظبت بر نمازهای پنج گانه در اوقاتشان و حضور در نماز جماعت تأکید کردند، ما یک سؤال از فقها داریم و آن این که آیا این را شما حاضر هستید در عدالت بیاورید؟

این حدیث حداکثر را بیان می کند و حتی فقها هم ملتزم به عمل به این روایت نیستند.

ممکن است کسی بگوید این قسمت از حدیث مخالف موازین فقهی است به این معنا که مطلبی می گوید ولی فقها ملتزم نیستند،

ما یک چیزی داریم به نام تفکیک در حجیت فقرات یک روایت یعنی اگر یک روایت چند بخش بود و یک فقره و بخشش حجت نبود مانعی برای حجیت بقیه فقرات نیست؛ این مطلب مطلب خوبی است و ما هم قبول داریم ولی یک قیدی دارد، گاهی وجود برخی از فقرات ایجاد مانع می کند مثلا اگر امام بیست تا حق شمرده اند و چند تا از این ها مستحب است بگوییم نسبت به این ها آن دستور اول که می گوید این حقوق را رعایت کنید این ها را عمل نمی کنیم ولی بقیه را از وجوب نمی اندازیم؛ حرف ما این است که نباید طوری باشد که ایجاد احتمال نسبت به بقیه نکند. لذا ما می گوییم سیاق، قرینه های پیشین و پسین گاهی مانع ظهور می شود یا یک ظهوری را ایجاد می کند آیا از این بحث کشف نمی کنیم که امام می خواستند به عبدالله بن ابی یغفور یک راه روشن را بیان کنند ولی به صدد بیان همه ی راه ها یا همه ی عناصر عدالت را بیان کنند و وقتی احتمال دهیم دیگر به ظهور نمی توانیم عمل کنیم.

3- ما در تراث دینی فقط همین روایت را نداریم بلکه روایت های دیگری هم داریم که آن ها هم عدالت را تفسیر می کنند لذا باید این روایات را هم در نظر بگیریم.

برخی از نصوص مفسر عدالت:

اعدل الناس من انصف من ظلمه. عادل ترین مردم کسی است که رعایت انصاف را در حق ظالم به خویش بکند. امام عدالت را در جایی به کار برده اند که قطعا مصداق عدالت فقهی می تواند نباشد یعنی اطلاق دارد.

**اعدل الناس من رضی للناس ما یرضی لنفسه و کره لهم ما یرکه لنفسه**

من طابق سره علانیته و وافق فعله مقالته فهو الذی ادی الامانة و تحققت عدالته

اعدلهم انصفهم من نفسه و اجورهم من كان جوره عنده عدلا و عدل اهل العدل عنده جورا.

من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکنبهم و وعدهم فلم یخلفهم فهو ممن کملت مروءته و ظهرت عدالته و وجبت اخوته و حرمت غیبتة. در بخش تحدیث گفته شده است دروغ نگوید یعنی انسان از کسی که صحبت می کند انتظار دارد دروغ نگوید نه این که نماز صبحش را خوانده باشد و صحبت کند، اگر خواست با او مراوده کند انتظار دارد که ستم نکند و کسی که وعده می دهد انسان از او انتظار دارد که خلف وعده نکند نه این که نگاه به نامحرم نکند این دقیقا همان عدالت لغوی است و امام به عنوان مبین شریعت می فرمایند ظهرت عدالته؛ اگر امام همین جا می خواستند بگویند وقتی می خواهد قضاوت کند می فرمودند درست رسیدگی کند، هدفش احقاق حق باشد؛ اگر می خواستند در مورد زمامدار صحبت کنند می فرمودند حقوق مردم را محافظت کند و حق هر کسی را بدهد، ظالم را سر جایش بنشانند و دست مظلوم را بگیرد و بالا بیاورد، اگر میخواستند راجع به مفتی بیان کنند می فرمودند: امینا فی رأیه و قوله.

این ها نیاز به بررسی سند ندارد و بعضا سندهای خیلی محکم دارد.

حرف ما این است که اگر کسی می خواهد عدالت را به دین اسناد دهد باید همه ی این روایات را ببیند نه این که به یک روایت عبدالله بن ابی یغفور بسنده کند.